

# دیدار

سه داستان

احمد محمود



## فهرست

کجا میری ننه امروز؟

صفحه ۱

دیدار

صفحه ۴۷

بازگشت

صفحه ۸۵

— تو شب چه به سرت نمود ننه امرو.  
ننه امرالله خیال می‌کند که — انگار — بار دیگر، در گذشته‌ای  
دور، همین هول و تکان را داشته است.  
— گریه هم کردی ننه امرو؟  
خیال می‌کند که در همین گذشته دور، پای امرالله، به وقت فرار  
تیر خورده است و از نردبان چوبی سقوط کرده است.

شب خیس زمستان، سرمای نمود، ثلث اول بعد از نیمه شب،  
ترس و لرز خودش و بهت همسایه‌ها — «یا قمر بنی هاشم!»  
— ثیقدر بیتابی نکن ننه امرو، خدا بزرگه.  
امرالله را کلبچه می‌زنند. پای چپش می‌لنگد و از بالای زانو خون  
می‌جوشد — «ای کس بی‌کسان». پیرزن تنها می‌ماند.

□

□

شب ننه امرالله کُند می‌گذرد «چه بکنم حالا؟»  
— بخواب ننه امرو — به چرتی بزَن اقل کم.

خاکه منقل را زیرورو می‌کند. هنوز گرما دارد «خون کرده بودی  
 ننه؟ الهی به تیرغیب گرفتار شن.»  
 — ببقراری ننه امرو؟

با پَر چارقده، رطوبت چشم را می‌گیرد. قوری سرد است «توئی  
 سرما، توئی شب — تحملش بده خدایا.» جام تنگ پنجره تیره است  
 «جات گرم هست ننه؟ کسی به دادت میرسه؟ دوا درمونت میکنه؟»  
 کاسه زانوی ننه امرالله تیر می‌کشد «صدقه سر همه بندگان خوبت خدا  
 — به ئی بچه رحم کن.» پاکت اشوتام شده است «اسیری به شام  
 میبردن! قریون دل پُر دردت زینب — قریون صبر و طاقتت بی بی!»  
 پتورا از رو دوش پس می‌زند «دزدی که نکرده بودی ننه! تو که اهل  
 ئی چیا نیستی، دووازه کلاس درس خوندی - هووف ف!» به پنجره  
 نگاه می‌کند، خاکستری می‌زند «شکر خدا. هوا صافه انگار!»

— منتظر چی هستی ننه امرو؟ اذان سحر؟  
 خرخر بلندگوی مسجد می‌آید. گوش تیز می‌کند — اذان آشنای  
 کل عبدول «پناه بر تو، ای پناه بی پناهان» برمی‌خیزد.  
 — می‌لنگی ننه امرو؟ درد زانو؟ عود کرده؟ خو چربش  
 می‌کردی!

روغن دختر هندی تمام شده است «گفتم امرالله — حالا که  
 نومه — میخره. آهمی دواخونه. توسی ذرعی.» جیرجیر در اتاق،  
 تنکه‌های پوسیده باران خورده، فیرت و فیرت اسب عبدالله و بعد، شُر شُر  
 شیر آب.

— با آب یخ ننه امرو؟ سرما می‌خوری!  
 روشنای سحر است، رذ خون از کنار چالابه‌های حیاط، شتابزده،

کج و راست می‌رود.  
 — به چی نگاه می‌کنی ننه امرو؟  
 لبان ننه امرو — از سرما — می‌لرزد.  
 — نکنه به چالاب سرخ زیر نردبان؟  
 مسح سر می‌کشد.  
 — یا کله مرغون\*؟

گالشهای سرد ننه امرالله به خَره کف حیاط می‌چسبند.  
 — حالیم شد ننه امرالله. به نردبان نگاه می‌کنی — پله‌های شکسته  
 نردبان!

آستینها را می‌آورد پایین، مژه نمی‌زند.  
 — چیزی یادت اومه ننه امرالله؟

دگمه‌های سرآستین را می‌بندد [— «پیر شده‌م ننه! همه چی یادم  
 رفته!»] — «لابد یاد اون روز افتادی که مردت با کمر بند افتاد دنبال  
 امرالله!» — «ها ننه! انگار همی نردبون بود که امرالله از ترس جوشش  
 رفت بالا.» — «شایدم خیال می‌کنی که باز همین دوپله بود که زیر  
 پای امرالله شکست!» — «نه ننه! بالا تر بود، نزدیک لب بون. چه  
 خونی از سر بچم نومه! عین لوله آفتابه!» — «سرش شکست؟» —  
 «شکست؟ دهان وا کرد! مته دهان ماهی!» [راه می‌افتد بطرف  
 اتاق.

□

□

— کاش دو پیاله چای می‌خوردی ننه امرو.

• کله مرغون = مرغدانی